

لنین

اشاره پلخانف به تاریخ

(دومقاله در باره دولت انقلابی موقت)

www.khazaneh.com

ترجمه

س. نورگستر

اشارهٔ پلخائف به تاریخ

سومین کنگرهٔ حزب در بارهٔ «سا له» دولت موقت انقلابی تصمیمی اتخاذ نمود. این تصمیم موضعی را که مادر و پریود^(۱) نوشتیم بیان میدارد. حالا پیشنها ما این است که کلیه اعتراضات نسبت به موضعمان به تفصیل بررسی شود و اهمیت این نظریه صحیح و مفهوم اجرایی تصمیم کنگره از تمامی جهات روشن گردد. صرفاً از این لحاظ که موازین اصولی رعایت شوند، کار خود را با برخورد پلخائف نسبت به «سا له» شروع می‌کنیم. عنوان مقالهٔ «پلخائف» در بارهٔ «سا له» تسخیر قدرت است. او «تاکتیک‌هایی را (صلما) آنچه در و پریود مطرح شده است) که هدفشان تسخیر قدرت سیاسی توسط

- پرولتاریا " است مورد انتقاد قرار می‌دهد . هرکس که با
 وپریود آشنایی داشته باشد بخوبی میداند که سال ۱۹۱۷
تسخیر قدرت در بخشهای این نشریه هرگز مطرح نگردیده و
 حتی به هیچ " تاکتیک تسخیری " در آنجا اشاره نشده است .
 پلخانف در پی جانشین کردن يك موضوع ساختگی بجای موضوع
 واقعی است و برای اعتراف به درستی این ادعا فقط کافی
 است که جریان مباحثه را بخاطر آوریم .
 این ساله اول بار توسط مارتینوف^(۱) در کتاب معروف او
 موسوم به دو دیکتاتوری مطرح گردید . او اظهار میداشت
 که اگر حزب ما رهبری قیام را بدست میگرفت و قیام موفقیت آمیز
 میبود ، مشارکت ما در دولت موقت انقلابی ناگزیر مطرح
 میگردد و ادامه میداد که مشارکت ما از لحاظ اصولی ناروا
 است و تنها میتواند به فاجعه و بی اعتباری منجر شود .
ایسکرا از این طرح دفاع کرد . برعکس وپریود به مخالفت با
 آن برخاست و اعلام داشت که چنین نتیجهای بسیار مطلوب
 است و شرکت سوسیال دموکراسی در دولت موقت انقلابی
 که معادل دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است ،
 مجاز می باشد و اینکه بدون يك چنین دیکتاتوری جمهوری
 نمیتواند حفظ شود . باین ترتیب در پاسخ به ساله^۱ مطرح
 شده توسط مارتینوف هر دو اردوی طرف دعوا از دو فرض

مشابه حرکت کردند اما به نتایج متفاوتی رسیدند. هر دو پذیرفتند که:

- ۱- حزب پرولتاریا رهبری قیام را به عهده می‌گیرد.
 - ۲- قیام پیروز میشود و حکومت مطلقه کاملاً سرنگون می‌گردد.
- اختلاف دو طرف در ارزیابی از نتایج تاکتیکی‌ای بود که باید از این فرضیه‌ها گرفته میشد. آیا این بحث هیچگونه شباهتی به "تاکتیک‌هایی که هدفشان (۱) تسخیر (۲) قدرت است" دارد؟ آیا روشن نیست که پلخانف در پی طفره رفتن از اراده مطلب مارتینوف پیرامون مسأله مورد بحث ایسکرا و وهریود میباشد؟ موضوع بحث این بود که آیا يك قیام پیروزمند، بخاطر آنکه شرکت در دولت موقت انقلابی را ایجاد میکند، خطرناک یا فاجعه‌آمیز است؟ موضوعیکه پلخانف علاقه به بحث در باره آن دارد این است که آیا هدف تاکتیک‌ها تسخیر قدرت است یا خیر؟ ترس از این است که آرزوی پلخانف (که فقط میتوان آنرا آرزویی در جهت پیچیده کردن ارائه مطلب مارتینوف پیرامون آن مسأله دانست)، همچنان يك آرزوی محال باقی بماند زیرا این موضوعی است که هیچکس در مورد آن بحث نکرده و نخواهد کرد.

طت اینکه جانشین کردن موضوع در سراسر بحث پلخانف اهمیت پیدا می‌کند، "زهد ریاکارانه" ای است که در شرح

وقایع بروز میدهد . پلخانف نمیتواند از این اصطلاح کسه در وهریود بکار رفته است ، بگذرد . او اینجا و آنجا به آن رجوع میکند و با جدیت و عصبانیت به خوانندگان اطمینان میدهد که وهریود به خود جرئت داده است که این صفتی را که چنگی هم بدل نمیزند به مارکس و انگلس نسبت دهد . به زعم او وهریود شروع به "انتقاد" از مارکس کرده و چه ها که نکرده است با توجه باینکه هدف پلخانف اعاده حیثیت از مارتینوفوتادیب " وهریود است ، کاملاً درک میکنیم که او چقدر خوشحال میشود ، اگر واقعا " وهریود مزخرفاتی نظیر آنچه که او به آن نسبت میدهد گفته بود ، نکته اینجاست که " وهریود " چنین چیزی نگفته است و هر خواننده علاقمند بسادگی میتواند به پلخانف اعتراض کند که او يك مساله " جالب اصولی را با يك موضوع بی معنی و جزئی درهم آمیخته است .

هرچند پاسخگویی به خرد نگریها ، کار کسل کننده ای است ، اما این جریان رسوای " زهد ریاکارانه " باید بسا طول و تفصیل توضیح داده شود . وهریود دلایلی بشرح زیر آورده : ما همه از رسیدن به جمهوری صحبت می کنیم برای اینکه در واقعیت به آن برسیم ، ما باید به حکومت استبدادی " بسا هم ضربه بزنیم " مقصود از " ما " مردم انقلابی ، پرولتساریا و دهقانان هستند . اما این تمام کار نیست . حتی کافسی

نیست که " با هم ضربه نهائی را " به حکومت استبدادی " بزنیم
 یعنی کاملاً " دولت استبدادی را سرنگون کنیم ما همچنین
 باید تلاشهای مذبحخانه اجتنابناپذیری را که برای حفظ
 استبداد زخمی میشود " با هم دفع کنیم " در يك دوره انقلابی
 این " با هم دفع کردن " در واقع دیکتاتوری انقلابی و مکرراتیک
 پرولتاریا و دهقانان و شرکت پرولتاریا در دولت انقلابی است.
 بنابراین آنها فیکه در پی به وحشتناک اختن طبقه کارگر با
 تصویر دورنمای چنین دیکتاتوری ای هستند - همانطور که
 افرادی مثل مارتینوف و ال . مارتف (۱) در ایسکرای نو انجام
 دادند - با شعار خودشان در مورد مبارزه برای استقرار
 جمهوری و تکمیل انقلاب در معارضه می باشند . آخر کار
 این افراد چنان دلیل میآورند که گویی میخواهند مبارزهشان
 برای آزادی را محدود نموده ، آنها از زوائد بپیرایند - در
 يك کلام از قبل کوچکترین دستاوردها را اندازگیری کنند
 یعنی يك نوع مشروطیت ناقص بجای جمهوری . و پریود گفت
 که چنین افرادی تزمعروف مارکسیستی را که مربوط به سه
 نیروی انقلاب در قرن نوزدهم (و بیستم) است و سه مرحله
 عده آنها به ابتدال میکشانند . لب مطلب نیز این است که
 مرحله اول انقلاب محدود کردن استبداد است که بورژوازی را
 راضی میکند ، مرحله دوم استقرار جمهوری است که " مردم "

یعنی دهقانان و خرد بهورثوازی در سطح وسیع را راضی می‌کند و مرحله سوم انقلاب سوسیالیستی است که فقط می‌تواند بهرولتاریا را راضی نماید. وهریود گفت که "تصویر کما پیش درست است". ما در واقع مراحل صعودی را در پیش داریم که از نظر برنامه کار در سه دوره متفاوت طی میشود و طبقاتی که به بهترین نحو ما را در این صعود همراهی خواهند کرد در هر مرحله فرق میکند. اما اگر ما این طرح صحیح سه مرحله‌ای مارکسیستی را باین ترتیب تفسیر کنیم که ما از پیش، قبل از اینکه هرگونه صعودی شروع شود، حتی يك قسمت بسیار كوچك، برای مثال فقط يك پله شروع شود، باید همه جوانب آیند مرا بسنجیم و برای همراهی با این طرح به نهال "طرح پله برنامه عمل در دوره انقلابی" باشیم، باید لقب "زاهد رهاکار" را بپذیریم.

این بود خط فکری وهریود شماره ۱۴. و بر اساس همان جمله "آخر بود که پلخانیف تصمیم گرفت نیش خود را بزند، او فاتحانه اعلام داشت که وهریود مارکس را به بی فرهنگی متهم میکند، زیرا در موافقت با این طرح بود که مارکس خودش برنامه فعالیت خود را در دوره انقلابی طرح نمود!

به چه دلیل؟ به این دلیل که در سال ۱۸۵۰ و قریباً خلق انقلابی آلمان در مبارزه ۴۹-۱۸۴۸ بخاطر اینکه نتوانست ضربه نهائی را به استبداد بزند شکست خورد،

و تئیکه بورژوازی لیبرال جزئی مشروطه‌های کسب کرده بود و بطرف
 ارتجاع میخزید، کوتا مسخن و تئیکه جنبش انقلابی د مکراتیک آلان
 فقط از اولین پله بالا رفته بود و برای تجدید قوا جهت صعود
 بالاتر در آنجا متوقف شده بود آن موقع مارکس
 گفت که: صعود انقلابی بعدی بالا رفتن به پله دوم خواهد بود.
 حتماً از این منطق به خنده افتاد باید. میتوانیم
 بگوئیم در حقیقت منطق پلخانف را فقط اگر با دیده اغماض
 بنگریم "دیالکتیکی" میبایم. از آنجا که مارکس در شرایط
 معین مربوط به انقلاب د مکراتیک مشخصی گفت که صعود اولین
 پله، صعود به دومین پله را در پی خواهد داشت، بنابراین
 فقط "منتقدین" مارکس میتوانند لقب "بی فرهنگ" را به
 افرادی نسبت دهند که قبل از صعود اولین پله سعی میکنند
 مارا با دورنمای وحشتناک (در موقعیت قیام که بطور استثنائی
 سازمان یافته است) اجبار به جهش دو پله در آن واحد
 بترسانند !!

نه واقعا "انتقاد" از مارکس کار خوبی نیست. . .
 اما نقل قول کردن ناشیانه از مارکس هم چیز خوبی نیست. بد
 شانسی مارتینوف این بود که مارکس را تفسیر کرد و بد شانسی
 پلخانف این بود که از مارتینوف به دفاع برخاست.
 هیچ خواننده موشکافی نباید از آنچه گفتیم اینطور

استنباط کند که ما طرفدار " تاکتیک‌هایی با هدف " جهش بدون قید و شرط از روی یک پله بدون در نظر گرفتن رابطه متقابل نیروهای اجتماعی می‌باشیم. خیر، ما از چنین تاکتیکها - بی جانیداری نمیکنیم. ما فقط بدنبال جلوگیری از تحت نفوذ قرار گرفتن پرولتاریا بوسیله کسانی هستیم که قادر به صحبت راجع به جمهوری و انجام انقلاب هستند اما در عین حال خودشان و دیگران را با احتمال اینکه مجبور به شرکت در یک دیکتاتوری دیکراتیک شوند به وحشت می‌اندازند. ما در ویرود شماره ۱۴ خاطر نشان کردیم که بعد از موج انقلابی فعلی، ارتجاع مسلماً " مستقر خواهد شد، اما هرچه حالا آزادی بیشتری بدست آوریم و هرچه قاطعانه نیروهای ضد انقلابی را در دوره احتمالی (و مطلوب) دیکتاتوری دیکراتیک سرکوب و نابود کنیم، ارتجاع کمتر میتواند دستاورد ها را از ما پس بگیرد. ما همچنین در همان شماره خاطر نشان ساختیم که مسأله این دیکتاتوری هیچ معنایی نخواهد داشت مگر اینکه یک جریان از وقایع را در نظر بگیریم که در آن انقلاب دیکراتیک تا سرنگونی کامل استبداد و برپایی جمهوری بدون توقف در نیمه راه پیش رود.

حالا از موضوع " زهد ریاکارانه " میگذریم و به مفاد پیام تاریخی معروف (کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستی به اعضای

کمیته در مارس ۱۸۵۰) که پلخانف از آن نقل و قول میکند ،
 میرد ازیم . در این پیام فوق العاده جالب و آموزنده (که
 شایسته است بطور کامل به روسی ترجمه شود) مارکس در مورد
 شرایط سیاسی مشخص آلمان در سال ۱۸۵۰ صحبت میکند
 او احتمال يك طفیان سیاسی دیگر را نشان میدهد ، اجتناب
 - ناپذیر بودن انتقال قدرت را به جمهوری خواهان - یعنی
 حزب د مکراتیک خرد و بورژوازی - در جریان انقلاب تأیید
 میکند و تاکتیکهای پرولتاریا را تجزیه و تحلیل مینماید . مارکس
 در بررسی تاکتیکها قبل و بعد از انقلاب و بدنهال پیروزی
 د مکراتهای خرد و بورژوا ، روی لزوم ایجاد " يك سازمان مستقل
 مخفی و گسترده حزب کارگران " پافشاری میکند او با قدرت
 زیاد بر طیه " تنزل آن به نقش زائده حزب روسی بورژوا
 د مکراتیک " مبارزه کرده و بر اهمیت مسلح کردن کارگران ،
 تشکیل يك گارد مستقل پرولتری و وارد کردن پرولتاریا به
 کنترل دقیق د مکراسی خائنانه خرد و بورژوازی تأکید میکند .
 در این پیام تاریخی هیچ عبارتی درباره شرکت حزب
 کارگران در يك دولت موقت انقلابی یا درباره " دیکتاتوری
 د مکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد .
 استنباط پلخانف از این نوشته مارکس این است که ظاهراً
 این فکر را که نمایندگان سیاسی پرولتاریای انقلابی میتوانند

با نمایندگان خرد و بورژوازی کار کنند تا يك نظام اجتماعی جدید ایجاد نمایند. بنظر مارکس غیر قابل تصور میرسید. منطق این استنتاج می‌لنگد. مارکس ساله شرکت حزب کارگران را در يك دولت موقت انقلابی مطرح نمیکند، اما پلخانف نتیجه گیری میکند که مارکس در مورد این ساله بطور عام و در اصل به يك نتیجه کاملاً منفی رسیده است. مارکس فقط از شرایط مشخص صحبت میکند و پلخانف بدون اینکه اصلاً به ساله در مشخص بودنش توجه داشته باشد يك نتیجه کلی از آن میگیرد. با وجود این کافی است بعضی از عبارات این پیام را که پلخانف حذف کرده است بطور اجمالی بررسی کنیم تا معلوم گردد که نتیجه گیریهای او کذب محض است.

این پیام تاریخی براساس دو سال تجربه دوران انقلابی یعنی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ نوشته شده است. مارکس نتایج این تجربه را بشرح زیر فرمولبندی میکند: "در همان زمان (یعنی در ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹) سازمان محکم قبلی اتحادیه فوق العاده سست شده بود. قسمت اعظم اعضای که مستقیماً در جنبش انقلابی شرکت داشتند، معتقد بودند که زمان اجتماعات مخفی گذشته و فعالیتهای علنی به تنهایی کافیست. اجتماعات و محفلهای جداگانه باعث میشد که تماسهای آنها با کمیته مرکزی سست شده و به تدریج به حال رکود درآید.

در نتیجه در حالیکه حزب د مکراتیک ، حزب خرد و بورژوازی ،
در آلمان خود شرا بیشتر و بیشتر سازمان میداد ، حزب
کارگران فقط موقعیت محکم خود را از دست داد ، جداگر
 در مکانهای جداگانه برای مقاصد محلی متشکل باقی ماند ،
و باین ترتیب در جنبش عمومی کاملاً تحت سلطه و رهبری
د مکراتهای خرد و بورژوا قرار گرفت . مارکس در صفحه بعدی پیاپی
 تاریخی خود اعلام میدارد : " در این لحظه که انقلاب
 جدیدی قریبالوقوع میباشد فوق العاده اهمیت
 دارد که حزب کارگران اگر نصیخواهد که دوباره مثل
 سال ۱۸۴۸ زانده " بورژوازی باشد ، به سازمان یافته ترین ،
 متفق القول ترین و مستقل ترین نحو ممکن عمل کند . "

به معنی این عبارات قاطع توجه کنید ! بعد از دو
 سال انقلاب آشکار ، بعد از پیروزی قیام توده های در برلین ،
 بعد از تشکیل يك مجلس انقلابی ، بعد از اینکه کشور آشکارا در
 حال شورش بود و قدرت بطور موقت بدست دولتهای انقلابی افتاده
 بود ، مارکس شکست خلق انقلابی را ثبت میکند و سازمان حزبی
 را يك امتیاز مثبت برای د مکراتهای خرد و بورژوا و يك امتیاز
منفی برای حزب کارگران میداند . آنها کاملاً روشن نیست که
 این امر به مفهوم يك شرایط سیاسی است که در آن طرح
 مسأله شرکت حزب کارگران در دولت بهبوده میباشد ؟ بعد

از اینکه دو سال از دوره انقلابی گذشته بود، موقعیکه مارکس انقلابی‌ترین روزنامه حزب کارگران را نه ماه بطور علمی منتشر کرده بود، باید گفته میشد که تشکیلات حزب کاملاً از هم پاشیده بود، که هیچ جریان مشخص پرولتری در راه نبود.

("برادری کارگران" استغان بون کاملاً قابل اغماض بود)، و اینکه پرولتاریا نه تنها کاملاً تحت سلطه بورژوازی، بلکه تحت رهبری آن نیز قرار گرفته بود! واضح است که روابط اقتصادی هنوز بشدت توسعه نیافته بود، عملاً هیچ صنعت بزرگی وجود نداشت، هیچ جنبش کارگری مستقلی هم که اهمیت داشته باشد در کار نبود و خرد بورژوازی کاملاً بر اوضاع مسلط بود. طبیعتاً در چنین شرایطی، فکر شرکت حسرت کارگران در يك دولت موقت هرگز نمیتوانست از نظر نویسندگانی که با شرایط مشخصی سروکار داشت مورد قبول واقع شود.

طبیعتاً مارکس در پیام تاریخی اش باید بدیهاتی را در مغز اعضای اتحادیه کمونیستی فرو میکرد (از این اصطلاح عبور میخواهم)، که امروزه به نظر ما ابتدائی میرسد. او باید نیاز کارگران را برای نامزد کردن کاندیداهایشان در انتخابات بطور مستقل از بورژوا دمکراتها نشان میداد. او باید این عبارت بردازی دمکراتیک را که جدائی کارگران منجر به "شکاف" در حزب دمکراتیک میشود رو میکرد (خوب توجه کنید! - شما

فقط میتوانید در چیزی شکاف ایجاد کنید که قبلاً یکپارچه باشد و چیزی که از لحاظ ایدئولوژیکی هنوز متحد است .
 مارکس باید اعضای اتحادیه کمونیستی را آگاه میکرد که با چنین غباراتی فریب نخورند . او باید از طرف کمیته مرکزی اتحادیه قول تشکیل يك کنگره حزب کارگران را در اولین فرصت با هدف تمرکز کلوبهای کارگران میداد ، در سالهای انقلابی ۴۹-۱۸۴۸ هنوز شرایط برای قبول ایده تشکیل يك کنگره جداگانه حزب کارگران مساعد نبود .

نتیجه واضح است : مارکس در پیام معروف حتی اشاره‌ای به این مسأله نمیکند که آیا در اصول برای پرولتاریا شرکت در يك دولت موقت انقلابی جایز هست یا نه ؟ او منحصرأ به شرایط شخصی که در سال ۱۸۵۰ در آلمان حاکم بود ، میپردازد . او يك کلمه راجع به شرکت اتحادیه کمونیستی در يك دولت انقلابی صحبت نمیکند ، چرا که تحت شرایط حاکم آن زمان ، ایدئوچنین مشارکتی بنام حزب کارگران به منظور یکتاتوری دمکراتیک نمیتوانست مطرح باشد .

حقایق مارکس شامل موارد زیر میباشد : ما یعنی سوسیال دمکراتهای ۱۸۵۰ آلمان ، سازمان یافته نیستیم ، ما در دوره اول انقلاب شکست خوردیم و کاملاً بدنبال بورژوازی کشانده شدیم ، ما اگر نمیخواهیم که دوباره پس از يك پیروزی احتمالی

حزب خرد و بورژوازی نیرومند که از نظر تشکیلاتی هم قدرتمند شده است بدنبالش بلندگیم، باید بطور مستقل سازماندهی کنیم. مطلقاً و تحت همه شرایط بطور مستقل.

عقیده مارتینوف بشرح زیر است: ما سوسیال دمکراتهای ۱۹۰۵ روسیه در یک حزب مستقل متشکل شده ایم و میخواهیم برای اولین حمله به قلعه تزارسم به افراد خرد و بورژوا بتازیم. اما اگر ما حمله را خیلی خوب سازماندهی کنیم و با موفقیت به پایان برسانیم - اگر خدا یاری و حفظمان کند! - ممکن است مجبور به شرکت در یک دولت موقت انقلابی با حتی دردیگاتو دمکراتیک شویم. چنین مشارکتی از ریشه غیرقابل قبول است.

آیا پلخانف جدا میخواهد ما را متقاعد کند که بر اساس نظرات مارکس مارتینوف قابل دفاع است؟ پلخانف باید خوانندگان ایسکرا را بچه انگاشته باشد. تمام چیزی که میتوانیم بگوئیم این است: مارکسیسم یک چیز است و مارتینوفیسم چیز دیگر.

* * *

قبل از به پایان رساندن پیام تاریخی باید نظر نادرست دیگر پلخانف را هم روشن کنیم. او بدرستی اشاره میکند که در مارس ۱۸۵۰ که پیام نوشته شده، مارکس معتقد بود که سرمایه داری در وضعیت پیری است و انقلاب سوسیالیستی به نظر او کاملاً

نزد يك* ميرسيد .

ماركس خیلی زود این اشتباه را تصحيح كرد ، او به هر طت در ۱۵ سپتامبر ۱۸۵۰ از شاپر(۱) پويد . (شاپر خود ش را با ويليج در اتحاديه در اقليت ديد و از آن كنارگيري كرد) شاپر تا آن حد در مقابل انقلاب با اوتوپيسم بورژوا- د مكراتيك تسليم شده بود كه گفت " ما بايد فوراً قدرت را بدست آوريم ، در غير اينصورت ما هم بخواب خواهيم رفت " . ماركس پاسخ داد ، این صحيح نيست كه فقط ميل و اراده خود را به مشابه نبروي محرك انقلاب ، بجای شرایط واقعي در نظر بگيريم . پرولتاريا ممكن است هنوز پانزده ، بيست يا پنجاه سال جنگها و مبارزات بين الطلي در پيشرو داشته باشد " نه فقط برای تغيير شرایط ، بلکه برای تغيير خودتان (پرولتاريا) و مناسب شدن برای حكومت سياسي " . پلخانف به طور خلاصه این تغيير در نظرات ماركس را ذكر كرده و نتيجگيري ميكند كه :

" آنها (ماركس و انگلس بعد از این تغيير) ممكن بود وظايف سياسي پرولتاريا را با فرض اينكه سيستم د مكراتيك برای مدت نسبتاً طولانی متوقف شده بود ، فرمولبندي كنند . اما درست بهمان دليل آنها با تاكيد بيشتری مشاركت سوسيال-ليستها را در يك دولت خرد بورژوازي محكوم ميكردند " .

(ايسكرا شماره ۹۶) .

استنتاج پلخائف كاملا نادرست است. این امر ماراد چار سردرگمی میان دیکتاتوری سوسیالیستی و دیکتاتوری دمکراتیک میکند و بخاطر آن بارها از مارتف و مارتینوف انتقاد کرد مایم مارکس و انگلس در سال ۱۸۵۰ بین دیکتاتوری دمکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی، تفاوتی نمیگذاشتند و با آنها اصلا از اولی زکری بعین نیآوردند، چرا که سرمایهداری را در حالت ضعف پیری و سوسیالیسم را نزدیک میانگذاشتند. و بهمان دلیل در آنموقع بین يك برنامه کوتاهمدت و برنامه بلندمدت فرقی نگذاشتند. اگر لزمت که چنین تمیزی گذاشته شود (همان طوریکه حالا همه ما مارکسیستها که با انقلابیگری بسوزووا - دمکراتیک "سوسیالیست - رولوسیونر" در مبارزه هستیم این فرق را قائلیم و اس - ارها این تفاوت را درک نمیکنند). باید مسأله دیکتاتوری سوسیالیستی و دمکراتیک جداگانه بررسی شود. گناه پلخائف که برخلاف این روش عمل میکند ناپیگیری است. او با انتخاب يك سری فرمولهای مبهم و کلی و صحبت عام راجع به "مشارکت سوسیالیستها در يك دولت خرد مهورژائی از پاسخ صریح طفره میرود و مسأله دیکتاتوری سوسیالیستی را بجای مسأله دیکتاتوری دمکراتیک که بطور روشن، مشخص و دقیق ارائه شده است، قرار میدهد. او (مقایسه و پیروی را ذکر می کنیم) موضوع شرکت "میلران" را در کابینه های همراه بسا

"گالیفه" در دوره درست قبل از انقلاب سوسیالیستی، با شرکت "وارلین" در یک دولت انقلابی همراه با مکرراتهای خرد بورژوا که از جمهوری دفاع کرده و آنرا حفظ کرده بودند مخلوط میکند.

مارکس و انگلس در سال ۱۸۵۰ فرارسیدن سوسیالیسم را نزدیک می‌انگاشتند، باین ترتیب آنها به دستاوردهای دیمکراتیک کمپها میدادند چرا که به زعم آنها نظر به پیروزی محقق حزب دیمکراتیک، خرد بورژوازی کاملاً مستقر شده بود. بیست و پنجسال بعد یعنی در سال ۱۸۷۵، مارکس توجه ما را به سیستم غیر دیمکراتیک در آلمان با این عبارات جلب میکند: استبداد نظامی که با اشکال پارلمانتاریستی آرایش شده است. سی و پنجسال بعد در سال ۱۸۸۵، انگلس پیش‌بینی کرد که در انقلاب آینده اروپا قدرت در آلمان بدست دیمکراتهای خرد بورژوا خواهد افتاد. آنچه که از این منتج میشود کاملاً عکس چیزی است که پلخانوف سعی به اثباتش دارد. اگر مارکس و انگلس درک کرده بودند که سیستم دیمکراتیک مجبور به مدت نسبتاً طولانی ادامه یابد آنها اهمیت هرچه بیشتری برای دیکتاتوری دیمکراتیک پرولتاریا و دهقانان، با هدف تحکیم جمهوری، قطع و قمع کامل تمام بقایای استبداد و پاک کردن صحنه برای مبارزه جهت استقرار سوسیالیسم قایل میشدند. آنها با قوت هرچه بیشتر دنباله -

روهای را محکوم میکردند که در آستانه انقلاب و مکراتیک قادر
به ترساندن پرولتاریا با امکان يك و یکتاتوری و مکراتیک انقلابی
بودند .

پلخانف به موضع ضعیف خود که بر مبنای تفسیر غلط از آن
پیام تاریخی میباشد واقف است. بنابراین او این احتیاط
عقلانه را میکند که اشاره او به تاریخ ادعائی برای از بین بردن
موضوع نیست، گرچه او " بطور جامع " به نتایج بی قید و شرطی
میرسد که مبنایش چیزی جز يك نظر نیست که هیچ ربطی به سه
موضوع ندارد و حتی کوششی هم جهت بررسی مسائلی که توسط
ویریور بطور مشخص مطرح شده است، نمیکند . پلخانف میخواهد
هم گرایش " انتقاد " از مارکس و هم نقطه نظر " ماخ " و
" آوناد یوس " را به ویریور نسبت دهد . اما این کوشش ما را
به خنده میاندازد . موضع پلخانف حقیقتاً باید خیلی ضعیف
باشد که نمیتواند برای تیرهایش در میان اظهارات واقعی
ویریور هدفی پیدا کند ، بلکه باید بدنیال هدفی باشد که
همانقدر برای ویریور غریبه است که نسبت به اصل موضوع غریبه
میباشد . بالاخره پلخانف مدرك دیگری رو میکند که فکر میکند
" غیرقابل بحث " است . در واقع این مدرك (نامه ای از انگلس
به توراتی که در ۱۸۹۴ نوشته شده) هم برای کار او زره ای -
فایده ندارد .

بر اساس تفسیر پلخانف از این نامه (مناصفانه او تمام آنرا
نقل قول نمیکند و نمیگوید که آیا منتشر شده و کجا منتشر شده)،
بنظر میرسد که انگلس مجبور بود اختلاف بین انقلاب
سوسیالیستی و انقلاب خرد بورژوازی را به توراتی نشان دهد.
رفیق پلخانف! لازم نیست بیش از این گفته شود. توراتی يك
میلران ایتالیایی است، يك پرولتاریست که جیولیتی پستی در
کابینه‌اش به او پیشنهاد کرده بود. توراتی دو انقلاب که از نظر
محتوای طبقاتی کاملاً متفاوتند را با هم قاطی کرده است. او
تصور میکرد که در جهت منافع فرمانروایی پرولتاریا حرکت میکند
اما انگلس به او توضیح داد که در شرایط آن زمان ایتالیا در
۱۸۹۴ (یعنی چندین دهه بعد از صعود ایتالیا به "اولین
پله"، بعد از فتح آزادی سیاسی، که پرولتاریا را قادر ساخت
آشکارا بطور وسیع و مستقل! سازماندهی کند)، او یعنی
توراتی، در کابینه حزب پیروزمند خرد بورژوازی، در واقع از
منافع يك طبقه غیر پرولتری خرد بورژوازی حمایت و پشتیبانی
خواهد کرد. در نتیجه چیزی که ما اینجا داریم يك مسأله
میلرانیم است. بحث و پیروی هم بر طبقه این اشتباه گرفتن میلرانیم
با دیکتاتوری دیکراتیک است. اما پلخانف هیچ زکری از بحث
- های پیروی به میان نیاورد. این يك مثال مشخص از موضع
نادرست است که انگلس مدت‌ها قبل بخاطر آن به رهبران احزاب

افراطی هشدار داده بود ، یعنی موضعی که نمی گذارد آنها ماهیت واقعی انقلاب را درک کنند و ناخود آگاه منافع يك طبقه " بیگانه " را پیش ببرند . بنام همه مقدمات / رفیق پلخانف این موضوع چه ربطی به مسأله " مطرح شده از طرف مارتینوف دارد که توسط وبریود هم تحلیل شده است ؟ اگر این خطر وجود دارد که کسانی که اولین پله را رفتانند ممکن است پله دوم و سوم را با هم اشتباه بگیرند ، آیا این خطر میتواند در خدمت توجیه ترساندن ما به کار گرفته شود . آنها به این دلیل که چون ما در حال بالا رفتن از پله اول هستیم ، چشمانداز این احتمال وجود دارد که مجبور به دوپله یکی شویم ؟

خیر ، " اشاره مختصر به تاریخ " پلخانف دقیقاً هیچ چیز را ثابت نمیکند . نتیجه گیری اصلی او که " شرکت در يك دولت انقلابی همراه با نمایندگان خرده بورژوازی خیانت به پرولتاریا خواهد بود " بهیچوجه با اشاره کردن به وضعیت آلمان در ۱۸۵۰ یا ایتالیا در ۱۸۹۴ تأیید نمیشود ، زیرا آن موارد با وضعیت روسیه در ژانویه یا مه ۱۹۰۵ تفاوت اساسی دارند . این مراجعات به تاریخ هیچ چیز به مسأله " دیکتاتوری دموکراتیک یا دولت موقت انقلابی نمی افزاید . واگر پلخانف میخواهد که استنتاج خود را نسبت به این موضوع ابراز کند ، اگر او هر نوع مشارکت پرولتاریا در يك دولت انقلابی را در جریان مبارزه

برای جمهوری، در جریان انقلاب در مکزیک، از نظر اصولی جایز نمیداند، ما تعهد میکنیم که به او ثابت نمائیم که این يك "اصل" آنارشیستی است که صریحاً "بوسیله انگلسمحکوم شده است و این حقیقت را در مقاله بعدی خود نشان خواهیم داد.

اعمال نفوذ فقط از پائین ؟

یا هم از بالا و هم از پائین

در مقاله پیشین تحت عنوان "اشاره پلخائف به تاریخ نشان دادیم که او روی نکات اصولی عبارات مارکس نتیجه‌گیری کلی بیجایی میکند که تماما و منحصرا قابل اعمال در شرایط مشخص آلمان در ۱۸۵۰ بوده است. آن شرایط مشخصا کاملا روشن میکند که چرا مارکس در آن زمان سالها شرکت اتحادیه کمونیستی را در یک دولت موقت انقلابی مطرح نکرد و نیز توضیح میدهد که چرا نمیتوانست مطرح کند. حالا ما به بررسی سالها کلی و اساسی جایز بودن چنین مشارکتی میپردازیم. در وهله اول موضوع مورد بحث باید بطور دقیق ارائه شود. در این رابطه خوشبختانه ما قادریم فرمولهایی را که از طرف دشمنانمان ارائه شده است، بهکار ببریم و باین ترتیب

میتوانیم از بحثهای مربوط به جوهر دعوا پرهیز کنیم. ایسکرای شماره ۹۳ میگوید: "بهترین روش در جهت رسیدن به چنین سازمانی (سازمان پرولتاریا از درون يك حزب مخالف با دولت بورژوا-دمکراتیک) توسعه انقلاب بورژوازی از پائین (تا کیس ایسکرا) از طریق فشار پرولتاریا بر دمکراتهایی است که در ^{هد} راه قدرت میباشند! (ایسکرا ادامه میدهد که وبریور "میخواهد این فشار پرولتاریا بر انقلاب نه تنها "از پائین" جریان یابد، نه فقط از کوچه و بازار، بلکه همچنین از تالارهای مرمرین دولت وقت هم جریان پیدا کند."

باین ترتیب موضوع به روشنی ذکر شده است. ایسکرافشارهای از پائین را میخواهد، وبریور "هم از بالا و هم از پائین" را میخواهد. اعمال نفوذ از پائین بمعنی فشار همشهریها به دولت انقلابی است. اعمال نفوذ از بالا، فشار توسط دولت انقلابی بر همشهریان است. بعضی ها فعالیتشان را به فشار از پائین محدود میکنند، دیگران با چنین محدودیتی موافقت نمیکنند و درخواست دارند که فشار از بالا مکمل فشار از پائین شود. در نتیجه موضوع به سالیهای تنزل پیدا میکند که در عنوان مقاله ما آورده شده: فقط اعمال نفوذ از پائین؟ یا هم از بالا و هم از پائین؟ بعضی ها فکر میکنند از نظر اصولی برای پرولتاریا درست نیست که در دوره انقلاب دمکراتیک اعمال نفوذ از بالا از تالارهای مرمرین

دولت موقت " اعمال شود . دیگران فکر میکنند که از نظر اصولی برای پرولتاریا اشتباه است که در دوره انقلاب د مکراتیسمک ، اعمال نفوذ از بالا کاملاً شود و شرکت در دولت موقت انقلابی تفریح گردد . باین ترتیب مسأله این نیست که آیا اعمال فشار از بالا در يك شرایط مشخص وجود دارد یا نه و با اینکه تحت شرایط يك صفندی مشخص نیروها قابل اجرا هست یا خیر؟ در حال حاضر ما هیچ شرایط مشخصی را بررسی نمیکنیم و از نقطه نظر کوششهای متعدد برای جانشینی يك مسأله مورد بحث به جای یکی دیگر، ما مقرر از خوانندگان میخواهیم که این را در خاطرشان بسیارند، ما با مسأله کلی اصول سرو - کار داریم . خواه در دوره انقلاب د مکراتیسمک جایز باشد که از اعمال نفوذ از پائین به فشار از بالا برسیم و خواه جایز نباشد .

برای روشن شدن این مسأله ، اول به تاریخچه نظریات تاکتیکی بنیانگذاران سوسیالیسم علمی مراجعه میکنیم . آیا در این تاریخچه روی مسأله کلی قابلیت قبول اعمال نفوذ از بالا هیچ بحثی وجود نداشت؟ چنین بحثی بود و قیام تابستان ۱۸۷۳ (اسپانیا موجب آن شد . انگلس در رسهائی را که پرولتاریای سوسیالیست از آن قیام باید میگرفتند در مقاله‌ای تحت عنوان " باکونینیست ها گرم کارند " برشته تحریر درآورد . مقاله او در سال ۱۸۷۳ در روزنامه سوسیال - د مکراتیسمک آلمانی فولکشتار چاپ شد در سال

۱۸۹۴ در جزوه انترناسیونال فولکشتاد مجدداً به چاپ رسید و بهینیم انگلس در ارزیابی خود به چه نتایج کلی رسید ماست .

در ۹ فوریه ۱۸۷۳ آمار نوپادشاه اسپانیا از سلطنت کنارگیری کرد . انگلس در مورد او به طنز مینویسد : " اولیسن پادشاهی که اکتساب کرد " . در ۱۲ فوریه حکومت جمهوری اعلام شد ولی خیلی زود شورش کارلیست‌ها در استانهای باسک را بدنبال داشت . ۱۰ آوریل مجلس مؤسسان انتخاب گردید و در ۸ ژوئن اعلام جمهوری فدرال کرد . در ۱۱ ژوئن کابینه جدیدی توسط پی مارگال تشکیل شد . در کمیته‌ای که عهدمدار انتخابات مجلس ملی بود جمهوریبخواهان افراطی که به " سرسخت‌ها " معروفند ، شرکت نداشتند . و وقتی که در ۳ ژوئیه قانون اساسی اعلام شد ، سرسخت‌ها دست به شورش زدند . بین ۵ و ۱۱ ژوئیه ، آنها در سویل ، گرانادا ، الگوی والنسیا و تعدادی دیگر از استانها برتری کسب کردند . دولت سالمرن که بعد از کنارگیری پی مارگال جانشین او شد برضد استانهای شورشی نیرو فرستاد . شورش بعد از يك مقاومت کما بیش شدید سرکوب شد . " گادیز " در ۲۶ ژوئیه ۱۸۷۳ و " کارتاگنا " در ۱۱ ژانویه ۱۸۷۴ سقوط کردند . براساس چنین واقعیت‌های کوتاه تاریخی است که انگلس ارزیابی‌های خود را مطرح میکند .

۳۰
 در ارزیابی از درسیهائی که از این وقایع باید گرفت انگس ابتدا
 تاکید میکند که مبارزه برای جمهوری در اسپانیا يك مبارزه برای
 انقلاب سوسیالیستی نبود و نمیتوانست باشد. او میگوید
 ۳ اسپانیا کشوری است که آنقدر از نظر صنعتی عقب افتاده است
 که نمیتواند هیچگونه فکر آزادی کامل و فوری طبقه کارگر در آن
 کشور وجود داشته باشد. اسپانیا پیش از آنکه به آنجا برسد
 باید از مراحل گوناگون مقدماتی توسعه بگذرد و تعداد قابل
 ملاحظه ای مانع را از سر راه خود بردارد. جمهوری به آن
 کشور فرصت داد تا از آن مراحل مقدماتی در کوتاهترین زمان
 ممکن عبور کند و هر موانع با سرعت فائق آید. اما این فرصت
 فقط میتوانست از طریق دخالت سیاسی فعال طبقه کارگر
 اسپانیا مورد بهره برداری قرار گیرد. توده کارگران اینرا
 احساس کردند. آنها همبجا کوشش کردند تا در وقایع سهمی
 داشته باشند و به جای اینکه مثل گذشته طبقات حاکمه را
 برای عمل و تحریکات بحال خود گذارند، از فرصت برای عمل
 استفاده کنند.

باین ترتیب مسأله مبارزه برای جمهوری بود، مسأله انقلاب
 دیکراتیک بود و نه سوسیالیستی. در آنزمان، مسأله دست
 داشتن کارگران در وقایع خود شرا در يك جنبه دوگانه نشان
 داد. از یکطرف باکونیست ها (یا "متحدین" - بنیان گذاران

"اتحاد" برای مبارزه بر طبقه "انترناسیونال" مارکسیستی (فعالیت سیاسی، شرکت در انتخابات و غیره) را نفی می‌کردند. از طرف دیگر آنها مخالف شرکت در انقلابی بودند که هدفش آزادی آنی و کامل طبقه کارگر نبود، آنها مخالف هر نوع مشارکت در یک دولت انقلابی بودند. این جنبه دوم مسأله است که در رابطه با این بحث، ما توجه خاصی به آن داریم. اتفاقاً همین جنبه بود که موجب فرمولبندی تفاوت اصولی بین دو شعار تاکتیکی گردید.

انگلس می‌گوید: "باکونینیست‌ها این ایده را که تمام طبقات انقلابی از بالا مضر است و اینکه هر چیز باید از پایین به بالا سازمان داده شود و اجرا شود، سالها تبلیغ می‌کردند."

پس این اصل "فقط از پایین" یک اصل آنارشستی است. انگلس به‌یادگیری کامل این اصل را در دوره انقلاب و مکرراتی که نشان می‌دهد. این اصل طبیعتاً و به ناچار در عمل ما را به آنجا می‌کشاند که تشکیل دولت‌های انقلابی را خیانت نسبت به طبقه کارگر بدانیم. باکونینیست‌ها دقیقاً همین نتیجه‌گیری را کردند و آنرا به یک اصل ترفیع دادند. این اصل را با پس‌ترتیب بیان کردند که تشکیل یک دولت انقلابی چیزی جز یک فسریب جدید و یک خیانت تازه به طبقه کارگر نیست.

در اینجا همانطوریکه خواننده خواهد دید، ما با همان

دو "اصلی" مواجه هستیم که ایسکرای نو به آن رسیده است.

یعنی (۱) فقط عمل انقلابی از پائین در مقابله با تاکتیکهای "هم از بالا و هم از پائین" جایز میباشد، (۲) شرکت در پیک دولت موقت انقلابی خیانت به طبقه کارگر است. هر دوی این اصول ایسکرای نو اصول آنارشستی هستند. جریان واقعی مبارزه برای جمهوری در اسپانیا شدت غیر عقلانی بودن جوهر بی نهایت ارتجاعی هر دوی این اصول را آشکار ساخت.

انگلس این واقعیت را با نشان دادن چند حادثه ضمنی از انقلاب اسپانیا روشنتر میکند. برای مثال، انقلاب در الکوی يك شهر صنعتی نسبتاً نوین با ۳۰ / ۰۰۰ نفر جمعیت سه وقوع پیوست. قیام پیروز شد. بعد از این واقعه باکونینیستها شروع به فخر فروشی نمودند که گویا آنها "بر اوضاع مسلط شده اند". انگلس میبرد که این "استادان" با "اوضاعشان چگونه کنار آمدند". اول از همه آنها در الکوی "يك" کمیته رفاه" یعنی يك دولت انقلابی تشکیل دادند. توجه داشته باشید که این خود مرکزینی متحدین (باکونینیستها) بود که فقط دو ماه قبل از انقلاب در کنگره شان در ۱۵ سپتامبر ۱۸۷۲ چنین نتیجهگیری میکردند که "هر سازمان دارای قدرت سیاسی، به اصطلاح موقت یا انقلابی فقط میتواند يك حقه جدید باشد و برای پرولتاریا مثل کلبه دولتهای موجود خطرناک خواهد

بود. انگلس به جای رد این عبارت‌ها از بی‌بهره‌های آنارشیستی بیک اظهار نظر طنزآمیز بسند می‌کند. اینها حامیان همان تصمیم بودند که خودشان را در میان "اعضای این قدرت دولت موقتی و انقلابی" الکوی می‌یافتند. انگلس همان سرزنشی را به این آقایان می‌کند که بخاطر "نهایت درماندگی، سردرگمی و بی‌ارادگی" که هنگام کسب قدرت از خود بروز دادند، استحقاق آنها را داشتند. انگلس می‌توانست با تحقیر یکسانی اتهامات "زاکوبینیسم" را که برای "ژبروندیست‌ها" ی موسیال و مکراسی آنقدر عزیز است، پاسخ دهد. او نشان می‌دهد که در تعدادی از شهرهای دیگر، برای مثال در "سن لوکارد و بارامدا" (بندری نزدیک کاریز با ۲۶۰۰۰ نفر سکنه) "متحدین... اینجا هم برخلاف اصول آنارشیستی شان بیک دولت انقلابی تشکیل دادند. او آنها را بخاطر اینکه "نمیدانستند با قدرتشان چکار کنند" مورد سرزنش قرار می‌دهد. انگلس با علم باینکه رهبران کارگر باکونینیسست در دولتهای موقت همراه با سرسخت‌ها یعنی همراه با جمهوریبخواهان، نمایندگان خرد‌جمهوری‌وازی شرکت کردند، باکونینیسست‌ها را نه بخاطر شرکت آنها در دولت (که قاعدتا بر طبق "اصول" ایسکرای نو باید بخاطر آن سرزنش می‌شدند)، بلکه بخاطر سازمان ضعیف، ضعف شرکت آنها، تبعیت آنها از رهبری محترم جمهوری بورژوازی، آنها را سرزنش می‌کند. اینک

انگلس چرا با این شدت این افراد، یعنی کسانی که در دوره انقلاب سعی در به حداقل رسانیدن اهمیت رهبری قنی و نظامی داشتند را به بار انتقاد میگرفته است از اینجا روشن میشود که او رهبران کارگر با کونیست را بخاطر آن سرزنش میکند که بعنوان اعضای دولت انقلابی، رهبری سیاسی و نظامی را به آقایان جمهورخواه بورژوا واگذار کرده اند در حالیکه عبارات قنیه و طرحهای کاغذی از اصلاحات "اجتماعی" به خورد کارگران میدهند.

انگلس همانند يك ژاکوبین واقعی سوسیال دمکراسی، نه تنها اهمیت عمل از بالا رادرك میکند، او نه تنها شرکت در يك دولت انقلابی همراه با بورژوازی جمهورخواه را همچون اصلی قانونی میداند بلکه او مشارکت خلاق و فعال نظامی را نیز از طرف نیروی انقلابی مطالبه میکند و آنرا وظیفه خود میداند که نظرات عملی و راهنمایی کننده نظامی ارائه کند. انگلس میگوید: "معهدا، حتی اگر شورش بدون فکر شروع میشود، در صورتیکه با قدری بصیرت هدایت میگردد * شانس خوبی برای موفقیت آن وجود داشت.

* بیچاره انگلس بحیف که او با ایسکرای نو آشنا نشد، او میتواند بفهمد که ایده "ژاکوبینی" که میگوید يك قیام میتواند هدایت شود چقدر فاجعه آمیز، زیان آور، تخیلی، بورژوا، از نظر قنی يك جانبه و از نظر سیاسی محدود است.

مبارزه اگر فقط بطریق شورشهای نظامی اسپانیا هم پیش
 میسر رفت، پیروز میشد. پارگان يك شهر بر میخواست، با رژه به
 شهر دیگر میرفت، پارگان شهر دوم را که تحت فشار تبلیغات
 کار میکرد همراه با خود میبرد و مثل يك بهمن بزرگ میشد،
 شورشیان به طرف پایتخت میرفتند تا اینکه با يك جنگ پیروزمانند^{نه}
 و با پیوستن سربازانیکه برای سرکوبشان آمده بودند به
 آنها، نتیجه پیروزی بدست میآمد. این شیوه به ویژه در آن شرایط
 مشخص قابل اعمال بود. شورشیان مدتها بود در گردانهای
 داوطلبانه همهجا متشکل شده بودند و درست است که انضباط
 آنها رقتانگیز بود اما مسلما باندازه بقایای ارتش قدیمی اسپانیا
 که شهادت و انضباطش بطور عمده از میان رفته بود، رقتانگیز
 نبود. تنها نفرات قابل اتکا دولت ژاندارمها بودند که اینها
 هم در سراسر کشور پراکنده شده بودند. بالاتر از همه مساله
 این بود که از جمع شدن این ژاندارمها با هم جلوگیری بعمل
 آید که فقط میتوانست از طریق قبول متهورانه تهاجم در میدان
 باز انجام شود. چنین جریان عظمی خطر زیادی را در پی
 نمیگرفت، چرا که دولت فقط میتوانست در مقابل داوطلبان به
 همان اندازه افراد بی انضباط قرار دهد. برای هرکس که مصمم
 به پیروزی بود راه دیگری وجود نداشت.

به این طریق است که یکی از بنیانگذاران سوسیالیسم عظمی

در مقابله با مسایل يك قيام و عمل مستقیم در دوره قیام انقلابی دلیل میآورد! گرچه شورش بوسلیه جمهوریخواهان خرد بهرژوا شروع شده بود و گرچه پرولتاریا نه با مساله انقلاب سوسیالیستی روبرو بود و نه با آزادی سیاسی ابتدائی، انگلیس به شرکت بسیار فعال کارگران در مبارزه برای جمهوری اهمیت زیادی داد، او از رهبران پرولتاریا خواست که تمام فعالیت خود را تابع احتیاجات کسب پیروزی در مبارزهای که شروع شده بود، نمایند، انگلیس خود شمعنوان يك رهبر پرولتاریا حتی به داخل جزئیات سازمان نظامی رفت، او مخالف استفاده از شیوههای از کار افتاده مبارزه توسط شورشهای نظامی موقعی که پیروزی آنها طلب میکرد نبود، او اهمیت فوق العاده ای به حمله تهاجمی و تمرکز نیروهای انقلابی میداد. او به سختی با کونیستها را بخاطر صدور حکم کلی از آنچه که در جنگ جهانی آلمان و در شورشهای مه ۱۸۴۹ آلمان يك زبان اجتناب ناپذیر بود " سرزنش کرد " یعنی حالت نفاق و جدایی نیروهای انقلابی، که همان سربازان دولتی را قادر ساخت که شورشها را یکی پس از دیگری سرکوب کند. نظر انگلیس در مورد رهبری شورش، در مورد سازماندهی انقلاب و در مورد استفاده از نیروی دولتی انقلابی به همان اندازه از نظرات دنبالمروانه ایسکرای نو دور است که آسمان از زمین فاصله دارد.

۵) مارکس و انگلس نمیتوانستند تاکتیکهای ایسکرای نورا در شرایط انقلابی کنونی قبول کنند و هرگز هم قبول نمیکردند، زیرا این تاکتیکها چیزی از تکرار تمام اشتباهاتی که برشمرده ایم کم ندارد. مارکس و انگلس موضع عقیدتی ایسکرای نورا تفکر "پیشینیان" پرولتاریا و تکرار مکررات اشتباهات آنارشستی میخواندند.

www.KetabFarsi.com

نتیجہ